

بحث مختصری روی نوشته آقای "خالقداد (پغمانی)"

نوشته تحت عنوان "ستالین و پنیروهای هالندی" بتاريخ 29 جون 2012 میلادی درسایت "افغانستان آزاد" به نشر رسیده است. اگرچه با در نظر داشت محتوی این نوشته؛ لزومی به نقد همه جانبه آن نمی بینم؛ اما مواردی از این نوشته را به بحث می گیرم. بهر صورت خوب شد که بالاخره فردی از افغانستان حاضر شد که درباره موضوع اجتماعی و "سیاسی" مطلبی بنویسد که "طی سالها" کسی به آن توجه نکرده بود. در اینجا روی این مطلب که عوام و "خواص" و قماشهای رنگارنگ "روشنفکران" جامعه در نام گذاری اولاد شان ویا انتخابات "تخلص" برای خود شان چه منظوری دارند (که آقای خالقداد به برخی از جنبه های آن اشاره کرده است)؛ نمی پردازم.

آقای خالقداد (پغمانی) در صفحه (3) نوشته اش چنین می نگارد: "همین جا لازم است بیفزایم که انتخاب یک نام مستعار شرط اساسی واولی هر مبارزه نیست بلکه عکس العملی است از طرف مبارزان علیه پولیس مخفی دولت های استبدادی. استفاده از نامهای مستعار هر چند شاید برای مدتی بتواند هویت فردی را از دید دشمن مخفی دارد اما قدر مسلم آن است که برای درازمدت، هویت همچو افراد فقط از مخاطبان شان کتمان می گردد نه از پولیس مخفی که به علاوه نام اصلی نمره بوتش را نیز پیدا می نماید، در نتیجه چنین انتخابی به همان قدر که در کشور استبداد زده امریست قابل تفاهم، در کشورهایی که مناسبات سرمایه داری ادعای آزادی ودموکراسی نموده و به ما "جهان سومی" - با جهان سوم تنگ سیواپینگ رابطه ندارد- آن قدر ارزش هم نمی دهد تا روزگار مارتلخ نماید ودر عوض به تجربه دریافته است که با اندکی شل کردن سرکیسه می تواند به هزاران را خرید نماید، نمی دانم چقدر منطقی و بجاست".

بلی! "انتخاب یک نام مستعار شرط اساسی واولی هر مبارزه و-هر فردی- نیست"؛ زیرا در جوامع طبقاتی نیروهای سیاسی به لحاظ طبقاتی و به لحاظ خط ایدئولوژیک سیاسی واهداف طبقاتی شان عمدتاً دو گروه هستند و با این دو گروه به کته گوریهای مختلفی تقسیم می شوند. یکی جناحی از طبقه حاکمه در خارج دولت است که بر اساس اختلافات و تضادهای درون طبقات حاکم و برای تسلط بیشتر ویا کامل بر قدرت دولتی علیه جناح حاکم به "مبارزه" روی می آورد. این نوع فعالیت ویا "مبارزه" زیر هر نام و نشانی که صورت بگیرد ویا هر نام بظاهر "مترقی" و پرمطراقی که برایش بگذارد؛ از جمله "دموکرات، دموکرات مترقی، دموکرات نوین، خلق، میهن" و از این قبیل؛ ماهیتاً ارتجاعی است و ضد منافع خلق و میهن است. این افراد و گروه ها طبعاً ضرورتی برای مخفی کردن نام و هویت شان در جامعه ندارند؛ زیرا اینها جناحی از طبقه حاکم هستند و ما نند جناح در قدرت خود را "مالک بلامنازع" کشور مفروض و ثروتها و هستی آن می دانند و توده های مردم را برده های "ازلی وابدی" شان می پندارند. اینها برخلاف سعی می کنند تا هر چه بیشتر نام و هویت خود را در بین جامعه مطرح کنند و برای شهره شدن بیشتر سعی می کنند تا با دروغ پراکنی، جعلکاری، عوام فریبی، ترفند و هزارویک نیرنگ توجه توده های عوام را بخود جلب کرده و آرای آنها را غصب کنند. گروه دیگر افراد، سازمانها و احزاب بظاهر "مترقی" هستند مانند سازمانها و احزاب اپورتونیستی و رویونیستی که نامهای مردم فریبی چون؛ "کمونیست، سوسیالیست، دموکرات، سوسیال دموکرات و غیره..." دارند و در کشور های مختلف فعالیت می کنند. اینها هم ماهیتاً ارتجاعی و ضد انقلابی هستند و مدافع منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیسم جهانی اند. ولی فرق آنها با دوجناح ارتجاعی از طبقه حاکم در قدرت اینست که؛ اینها اکثراً افراد و گروه های جدیدی هستند که برای دستیابی به قدرت دولتی تلاش می کنند و سعی می نمایند تا جای جناح ویا جناحهای حاکم قبلی را بگیرند. تعدادی از اینها اصل و نسب "توده ای" هم دارند؛ مثلاً از جمله فرزندان کارگر، دهقان، پیشه ورویا دیگر اقشار خرده مالک و خرده بورژوازی شهروروستا هستند. اکثراً همین جنبه طبقاتی و قشری این افراد و گروه ها نه تنها برای توده های عوام خلق که برای عده ای از تحصیل کرده ها و روشنفکران کم تجربه فریبنده است تا اینکه بقدرت برسند و توده های خلق در عمل با پوست و گوشت و مغز استخوان شان درک کنند که اینها نیز نمایندگان طبقات ارتجاعی فنودال

و کمپرادور و امپریالیسم جهانی هستند و برای تأمین منافع طبقات استثمارگر و استثمارگر جامعه به قدرت رسیده اند و نه برای تأمین منافع خلق و میهن. در تاریخ سه و نیم دهه اخیر، خلقهای افغانستان اینرا بخوبی احساس و تاحدی هم درک کرده اند که چگونه باندهای خلقی پرچی و دیگر گروه های روسی بنام خلق و میهن و حکومت "دموکراتیک" و باندهای اسلامی بنام دین و مذهب و "حکومت عدل اسلامی" شیخ ترین خیانتها و جنایات را علیه توده های خلق و کشور مرتکب شده اند. و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و شرکای شان بنام "جنگ علیه تروریسم" و "تعمیم دموکراسی، تأمین حقوق زنان و ترقی" کشور را اشغال نظامی کرده و به مستعمره کشیدند و دولت مزدور مرکزی را متشکل از جانی ترین باندهای مزدور و ضد خلق بر توده های مردم حاکم کردند. همچنین در کشور ایران خمینی جلاد باعوام فریبی و با کمک و حمایت بخشی از زمینداران بزرگ و تاجران کمپرادور و کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی امریکائی و اروپائی و بنام "مستضعفین" توانست کتله های وسیع از اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی و خرده مالک شهری و روستائی را فریب داده و حمایت آنها را جذب کند و در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی ملاک و سرمایه دار و امپریالیسم جهانی از آن استفاده کند. رژیم تنوکراتیک (جمهوری اسلامی) خمینی ده ها هزارتن از روشنفکران انقلابی و مترقی را به جوخه های اعدام سپرد و ده ها هزارتن دیگر را طی سه و نیم دهه اخیر در زندانهای مخوف و تحت شکنجه های وحشیانه عذاب داد و فرسوده ساخت. و توده ای ها و اکثریتی های رویزیونیست خاین هم با این رژیم سفاک همکاری کرده و نام اصلی صدها مبارز و انقلابی را که از زمان رژیم شاه با نامهای مستعار مبارزه می کردند برای رژیم خونخوار جمهوری اسلامی خمینی معرفی کردند.

گروه دوم: سازمانها، گروه ها، احزاب و افراد انقلابی و مترقی در جامعه هستند که به سویه ها و کیفیتهای مختلف از آزادیخواه و میهن پرست تا دموکرات و کمونیستهای واقعاً انقلابی، بر اساس خط ایدئولوژیک سیاسی، استراتژی و اهداف معین شان در جامعه مبارزه می کنند. اینها بدرجات مختلف با نظام حاکم اختلاف و تضاد دارند. اما در بین همه طبقات خلق و گروه های مبارز مترقی فقط طبقه پرولتاریاست که در صورت حصول آگاهی انقلابی پرولتری؛ مبارزه انقلابی را تا آخرین مرحله یعنی تا سرنگونی نظام حاکم ارتجاعی و قطع سلطه امپریالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تأسیس نظام سوسیالیستی و تا رسیدن به جامعه بدون طبقه ادامه می دهد. باقی از این گروه های مبارزه سویه های مختلف "انقلابی" اند؛ مانند سازمانهای خرده بورژوازی انقلابی و دموکراتهای انقلابی که عمدتاً نمایندگان طبقه دهقان و خرده بورژوازی در جامعه هستند. لیکن تاریخ مبارزات توده های خلق بارها این امر را با ثبات رسانده است که این گروه ها نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی شان امکان سازش آنها با طبقات ارتجاعی در شرایط حساس و سرنوشت ساز مبارزات خلق، نیز وجود دارد. همینکه منافع طبقاتی و گروهی آنها توسط طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم بر آورده شد؛ با همه ادعاها و شعارهای تند و تیز "مترقی" شان بخاطر رسیدن به جاه و مقام در پیشگاه ارتجاع و امپریالیسم زانو می زنند و جبهه می ساینند. اما در اکثریت قاطع کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که استبداد قرون وسطائی حاکم است، تقریباً همه اعضای جریانهای گروه دوم به سویه های مختلف مورد پیگرد ارتجاع حاکم قرار دارند؛ از اینرو اجباراً به منظور اغفال پولیس مخفی دولتها و مخفی نگهداشتن هویت اصلی شان برای خود نامهای مستعار انتخاب می کنند تا به آسانی توسط جاسوسهای رژیم حاکم شناسائی نشوند. هوچی مین رهبر خلق و بیتنام بنا بر ضرورت و شرایط ملی و بین المللی که او قرار داشت چندین نام مستعار انتخاب کرده بود. این موضوع برای اعضای تشکلات واقعاً انقلابی پرولتری از اهمیت ویژه برخوردار است و جزء مهم اصل مخفیکاری به شمار می رود. البته این امر مطلق نیست؛ احتمال اینکه اینها زودتر و یا دیرتر توسط دشمن شناسائی شوند وجود دارد. اما این امر برای پولیس مخفی دولتها به آسانی هم ممکن نیست. در اینجا همین موضوع باید مورد توجه و تأمل دقیق قرار گیرد که علاوه بر افراد مبارزی که توسط نیروهای امنیتی دولتها دستگیر می شوند و زیر شکنجه های وحشیانه تاب مقاومت را از دست می دهند و تسلیم دشمن می شوند و نام اصلی خود و یا رفقای همزرم خود را در داخل و خارج زندان افشا می کنند؛ بدترین و خطرناک ترین دشمن در درون جنبشهای چپ انقلابی بدرجه اول عناصر نفوذی دولتها هستند که با ماسک "مبارز انقلابی" وارد سازمانها و احزاب انقلابی می شوند و تا جای امکان کوشش می کنند که

نامهای اصلی اعضای سازمان و حزب مربوطه را کشف کنند و به منابع استخباراتی که آنها را گماشته است گزارش بدهند. و بعد از آن عده ای از افراد اپورتونیست و رویزیونیست ضدانقلابی طرد شده از جنبش های انقلابی مردم هستند که بخدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار می گیرند و نام انقلابیون را به آنها افشا می کنند. در شرایط مهاجرت طی سی سال اخیر این قماش عناصر ضد انقلاب و خاین بنام این و آن سازمان "انقلابی" از افغانستان ویا ایران از بی اطلاعی اعضای این جنبشها سوء استفاده کرده و به داخل این تشکلات ویا مجالس شان نفوذ می کنند و خاصاً سعی می نمایند تا با ابراز " احترام اغراق آمیز" به رهبران و به بهانه ملاقات "رفیقانه" محل اقامت شخصیتهای کلیدی و مهم سازمانهای انقلابی را کشف کرده و به منابع استخباراتی دولتهای شان ویا به منابع استخباراتی کشورهای امپریالیستی مربوطه گزارش میدهند. شاید کسان دیگری از افغانستان و ایران به این موضوع توجه کرده باشند ویا به تجربه دریافته باشند که معمولاً افراد "ناباب" و عامل نفوذی دشمن در درون سازمانهای چپ انقلابی سعی می کنند تا خود را در بخش تشکیلات این تشکلهای جا بجا کنند.

به همین صورت برخلاف ادعای آقای پغمانی؛ شناسائی هویت و نام اصلی مبارزین مردمی از کشورهای مختلف خاصاً از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، افریقا و امریکای لاتین که در کشورهای مختلف امپریالیستی مجبور به پناهنگی شده اند؛ به آسانی میسر نیست. در همین کشورها هم علاوه بر اینکه پولیس مخفی دولتهای این کشورها حتی الامکان سعی می کند تا از هویت این افراد آگاهی بیشتری پیدا کند تا در زمان و شرایط مقتضی از آن استفاده نماید. همچنین عناصر اپورتونیست و رویزیونیست مرتد و طرد شده از جنبشهای انقلابی پرولتری کشورهای تحت سلطه هستند که بنا بر سابقه شان در درون این جنبشها؛ به خدمت سازمانهای جاسوسی همین کشورهای امپریالیستی قرار گرفته و نام و هویت اصلی آنها را گزارش می دهند. و بدون همکاری اپورتونیستها و رویزیونیستهای مرتد خود فروخته که همیشه بفرمانت نامگیری از جنبش و افراد واقعاً انقلابی کشورهای شان و جنبش بین المللی کمونیستی هستند؛ امکان پیدا کردن نام مستعار ویا نام اصلی مبارزین مردمی برای دستگاه های جاسوسی مجهزین کشورها هم حد اکثر آسان نیست. در شرایط دو دهه اخیر عمدتاً افرادی از باندهای خلقی پرچمی سازائی؛ تنظیمهای اسلامی و ملیشه ای و افرادی از سازمانهای رویزیونیستی طرد شده از جنبش چپ افغانستان هستند که به خدمت دستگاه های استخباراتی کشورهای مختلف امپریالیستی منجمله امپریالیسم امریکا و کشورهای امپریالیستی اروپائی و دولتهای ارتجاعی ایران و پاکستان و سعودی و دولت امپریالیستی چین و دیگر کشورها، قرار گرفته اند و علیه خلق و میهن خاصاً افراد انقلابی مردمی جاسوس کرده و می کنند.

اعضای جنبش انقلابی افغانستان طی سی و چهار سال اخیر در موقعیت های نهایت حساس و خطرناکی در داخل و خارج کشور قرار گرفته اند و از همه جهات آنها را دشمنان طبقاتی و ملی چندی احاطه کرده است. آن عده از مبارزین انقلابی مردمی که از دست باندهای جنایتکار خلقی پرچمی و "اخوانی" جان سالم بدر برده و توانسته اند به کشورهای سرمایه داری پناهنده شوند؛ هنوز هم از امنیت و مصئونیت لازم برخوردار نیستند. امنیت آنها در این کشورها هم امر نسبی است. اگرچه در این کشورها مانند افغانستان و ایران و دیگر کشورهای مشابه ظاهراً استبداد آن چنانی حاکم نیست و خطر امنیتی جدی ای آنها را تهدید نمی کند؛ لیکن موضوع امنیت و مصئونیت ویا تهدید جانی برای مبارزین این جنبشها حد اقل از طرف ارتجاع خونخوار "اخوان" و دولت ارتجاعی ایران به کمک سازمانهای مخفی کشورهای امپریالیستی وجود داشته و دارد. طی سی و چهار سال اخیر ده هاتن مبارز انقلابی از جنبش چپ افغانستان در کشورهای ایران و پاکستان توسط گروه های ارتجاعی اسلامی "اخوان" ترور شده اند؛ همچنین ده هاتن از مبارزین و انقلابیون کشور ایران توسط عمال رژیم اسلامی ایران ویا رویزیونیستهای مزدور توده ای و اکثریتی شناسائی و توسط "سپاه قدس" جنایتکار و آدمکش دولت اسلامی ایران ترور شده اند و این گفته آقای پغمانی که مدعی است "کشورهای امپریالیستی مبارزین انقلابی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را آن قدر هم ارزش نمی دهند" شاید کدام ساده اندیش را اغفال کند.

آقای پغمانی در همین (3) نوشته اش می نویسد: ".... مگر وقتی حین انتخاب اسم مستعار می خواهند به شخصیت های مبارزاتی همگانی اهانت بورزند، در اینجا دیگر جای مسئله شخصی نیست و نمی توان

سکوت کرد،... آقای پغمانی بعد از باصطلاح توصیف استالین و هم اینکه - این نام مستعار فقط برشان استالین می زبیبید و می زبید- تبصره از من است؛ علاوه می کند:... مگر اینرا بعنوان یک اعتراض صریح می خواهم مطرح نمایم که تا کسی از کوره هائی که استالین بیرون شده، بیرون نشده باشد، حق ندارد بر کرکترها و شخصیت های " پنبیرهالندی " شان نام استالین بگذارند....".

تعجب برانگیز است که هر روز و هر هفته ده ها و صد هاتن مرتجع و ضدانقلابی جنایتکار و خاین از اردوگاه امپریالیسم و ارتجاع جهانی و ده ها و ده هاتن از رویزیونیستهای ضد انقلابی این دشمنان آشتی ناپذیر اندیشه های انقلابی مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون بر اندیشه ها و شخصیتهای این رهبران بزرگ پرولتاریای جهان حمله می کنند و آنها را مورد نکوهش، اهانت و اتهامات خاینانه و توطئه گرانه قرار می دهند؛ ولی آقای پغمانی مهر سکوت بر لب زده و هیچگونه اعتراضی نکرده و نمی کند! از اینکه شخصی در جنبش انقلابی پرولتری افغانستان کلمه " پولاد" رامنحیت نام مستعار برایش انتخاب نموده است؛ اینرا توجیه انتخاب نام " استالین" کرده و فوراً زبان اعتراض می کشاید و به " دفاع" از استالین برخاسته و مطابق به طرز تفکر و سلیقه اش کنایه های توهین آمیزی بروی حواله می نماید. جای دارد از این آقا سؤال کنم که شما این صلاحیت را از کجا کسب کرده اید که این حق را بخود می دهید تا به چنین شیوه ای دیگران را مورد سؤال و تاخت و تاز قرار دهید؟ شما در کجای جنبش کمونیستی انقلابی افغانستان و جهان قرار دارید که معیار انقلابی بودن و طی مراحل و مدارج کوره راه های مبارزه انقلابی را شما باید " محک" بزنید که کی حق دارد کلمه " پولاد" رامنحیت نام مستعار برایش انتخاب کند و یا نکند؟! اینکه کی و یا کجا نام استالین را منحیت" لقب و یا تخلص و یا نام مستعار" برای شان برگزیده اند و یا اینکه تا چه حدی حق دارند و تا چه حدی حق ندارند، کار خود آنهاست. ولی اینرا می گویم که هر اپورتونیست و رویزیونیستی که از نام استالین سوء استفاده کند؛ آنرا از جنبه های مختلف توهین به شخصیت استالین می دانم. ورنه هر کس آزاد و فاعل مختار است که نام هر کسی را که می خواهد برایش انتخاب کند، کسی نمیتواند مانع آن گردد. اگر چه استالین و دیگر رهبران بزرگ پرولتاریا پیغمبر نبودند که از طرف " خدا" بروی زمین مبعوث شده باشند. آنها هم انسانهای مبارزان انقلابی ای بودند که با خدمات انقلابی شان و شرکت صادقانه در کارزار مبارزه طبقاتی، تئوریها و قانون مندیهای علم انقلاب را کشف کردند و تا امروز آنها را تکامل کیفی بخشیدند. ولی تا جایی که بمن مربوط است: به رفیق استالین منحیت یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان عمیقاً احترام انقلابی دارم؛ ولی من کلمه " پولاد" را منحیت نام مستعار بنام استالین انتخاب نکرده ام. نه بیست سال قبل که حتی امروز هم این حق را بخود نمی دهم که نام استالین و یا یکی دیگر از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان را منحیت نام مستعار انتخاب نمایم. بلکه منحیت یکی رهروان راه انقلابی آنها در جنبش انقلابی پرولتری افغانستان و جهان در سنگرمبارزه انقلابی قرار داشته و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در برابر انواع اپورتونیسم و رویزیونیسم و مبارزه طبقاتی و ملی را علیه ارتجاع و امپریالیسم؛ تا جای توان به پیش برده ام و با خود و توده های خلق افغانستان و خلقهای جهان پیمان بسته ام که تاپای جان با این مبارزه سرسختانه ادامه می دهم تا باشد که در کوره مبارزه انقلابی آبدیده شوم که بتوانم چون " پولاد" در برابر دشمنان طبقاتی و ملی خلق و میهن و توطئه های خاینانه اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ استوارانه مقاومت نمایم و در تقویت و استحکام خط انقلابی پرولتری و پیشرفت مبارزات انقلابی توده های خلق در افغانستان و جهان مصدر خدمتی شوم .

آقای پغمانی در صفحه (4) نوشته اش علاوه می کند که: " مگر در اینجا پای آدم کوچکی در میان نیست، پای ستالین بزرگ در میان است. پای فاتح فاشیسم هتلری در میان است".

آقای پغمانی در اینجا سنگ " دفاع" از استالین را به سینه می زند؛ ولی استالین را تنها منحیت فاتح جنگ علیه ارتش فاشیسم هتلری" می شناسد و شخصیت انقلابی پرولتری او را منحصر به آن می داند. در حالیکه شخصیت انقلابی و مبارزاتی استالین به " رهبری جنگ ضد فاشیستی" در جریان جنگ جهانی دوم خلاصه نمی شود. استالین بعد از مرگ رفیق لنین به رهبری حزب بلشویک و دولت کشور شوراهار رسید. اوطی حدود سه دهه زعامتش شجاعانه و بدون کمترین خللی در ایمن و اراده اش به دفاع از مارکسیسم- لنینیسم برخاست و ساختمان سوسیالیسم را در کشور شوراهار موفقانه به پیش برد.

لیکن استالینی که من می شناسم تا استالینی که شما مدعی "دفاع" از وی شده اید، ماهیتاً متفاوت است. من خدمات انقلابی استالین را برای پرولتاریا و خلقهای زحمتکش روسیه قبل از پیروزی انقلاب اکتوبر (1917) علیه تزاریزم و بعد از آن در تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و در ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا سال 1953 میلادی و خدمات وی به جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادی بخش ملی و انقلاب جهانی را می ستایم و او را یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان می شناسم؛ لیکن اشتباهات او را که "منشأ انحراف مشخص از دیالکتیک ماتریالیستی و گرایش به متافزیک" داشت، نیز با شیوه اصولی و دیالکتیکی نقد می کنم.

30 جون 2012

(پولاد)